



تنیده شدن مبارزه کارگران ایران با جنبش دمکراسی خواهی

صادق کار

اما کارگر را به خاطر استفاده از همان حق که شرکت در یک مجمع صنفی، جزء ابتدایی‌ترین حقوق اوست، به سه‌ونیم سال زندان محکوم می‌کنند. جعفر عظیمزاده از اعضای هیأت مدیره اتحادیه آزاد کارگران را به خاطر دفاع از افزایش دستمزد کارگران مطابق با قانون کار، یک ماه‌ونیم در زندان نگاه می‌دارند و وقتی هم که به خاطر اعتراضات گسترده مجبور به آزادی وی می‌شوند، قرار آزادی موقت را برایش صادر می‌کنند تا شمشیر تهدید را پشت گردنش نگاه دارند و بهانه برای بازداشت مجدد او داشته باشند.

کارگر دیگری را به خاطر مبارزه در راه بخش دیگری از حقوق قانونی کارگر، به طرز غیرقانونی با تهدید و ارباب، وادار به استعفا از کارش می‌کنند و از آزادی فعالان کارگری زندانی که به طور غیرقانونی، صرفاً به خاطر دفاع از حق و حقوق کارگر، سال‌هاست که زندانی شده‌اند، امتناع می‌ورند و هیأت نمایندگی رژیم هنوز در کنفرانس سالانه سازمان بین‌المللی کار مشغول لاف‌زنی و گزافه‌گویی و سرپوش نهادن بر نقض آشکار همه‌ی مقابله‌نامه‌های بنیادین کار و حقوق سندیکایی کارگران ایران در کمیته‌های مختلف این کنفرانس هستند.

اما با تمام این تبعیضات و سرکوب‌ها، علی‌رغم حمایت بی‌چون و چرای دولت از سرمایه‌داران و بی‌توجهی محض دولت به حقوق و مطالبات کارگران، مبارزه‌ی کارگران برای احیای حقوق سندیکایی‌شان، بدون وقفه، با قوت، حتی در درون زندان‌ها ادامه دارد و هر روز که می‌گذرد، حمایت گروه‌های وسیع‌تری از جامعه را کسب می‌کند. ادامه و تشدید این مبارزات و جلب هرچه بیشتر حمایت گروه‌های اجتماعی آزادی و ترقی‌خواه، از مبارزات عمیقاً حق‌طلبانه و دمکراتیک کارگران، کلید رهایی همه‌ی زندانیان کارگری، مدنی و سیاسی و استقرار دمکراسی است.

مبارزه برای دمکراسی، با مبارزه با حقوق سندیکایی، در ایران امروز چنان در هم تنیده شده‌اند که کسب یکی از آن‌ها بدون دیگری، مقدور نیست. استبداد و بی‌عدالتی با سرکوب سندیکاهاست که حیات و ممت می‌یابد و با نهادینه شدن سندیکاهاست که می‌میرد.

بر پایه‌ی گزارشی که توسط «کردیا» منتشر شده است، دادگاه تجدیدنظر استان آذربایجان غربی احکام زندان پنج نفر از فعالان کارگری این استان را که در سال ۹۲ به دلیل شرکت در یک مجمع عمومی صنفی کارگری در شهر کرج در شعبه اول دادگاه انقلاب مهاباد، به زندان محکوم شدند، تأیید کرده است. طبق رأی دادگاه تجدیدنظر، جمال مینا سیری و هادی تنومند، هریک به سه‌ونیم سال و سه کارگر دیگر به نام‌های قاسم ابراهیم‌پور، ابراهیم مصطفی‌پور و محمد کریمی، هریک به دو سال زندان و این پنج کارگر مجموعاً به ۱۳ سال حبس تعزیری محکوم شدند.

این پنج فعال کارگری که همه‌شان کرد هستند، در ۲۹ آذر سال ۹۱ در یورش نیروهای امنیتی به مجمع عمومی کارگری به همراه حدود ۶۰ کارگر دیگر که از شهرهای مختلف برای شرکت در مجمع، به کرج آمده بودند، دستگیر شدند و پس از گذراندن ۴۳ روز در زندان، با سپردن ۳۰ میلیون وثیقه، آزاد شدند. علاوه بر این پنج تن، یک کارگر دیگر ساکن بوکان به نام حسن رسول‌نژاد، از سوی شعبه اول دادگاه انقلاب مهاباد نیز به یک سال حبس تعزیری محکوم گردید.

با وجود این‌که مجمع عمومی صنفی کارگری مورد اشاره که در ۲۹ اسفند ۹۲ در شهر کرج تشکیل شد، یک مجمع کاملاً قانونی بود که مسئولین اداره‌ی کار کرج نیز قبلاً از تشکیل آن مطلع شده بودند و برگزارکنندگان آن همه‌ی راه‌های قانونی جهت تشکیل آن مجمع را پیموده بودند، اما با این وصف، معلوم نیست که با استناد به کدام قانون، در ساعات آغازین، مجمع مورد یورش مأموران امنیتی قرار گرفت و شرکت کنندگان در آن ک همگی کارگر بودند، به طور دسته‌جمعی بازداشت شدند، و بعداً تعداد زیادی از آن‌ها محاکمه و محکوم به زندان گردیدند.

صدور حکم زندان توسط بیدادگاه انقلاب اسلامی استان آذربایجان غربی برای کارگران، به خاطر شرکت در یک مجمع صنفی قانونی، در حالی صورت می‌گیرد که هزاران اتحادیه و تشکل کارفرمایی و حداقل دو کنفدراسیون نیرومند کشوری کارفرمایی، به شکل کاملاً آزاد و قانونی و به استناد قوانینی که در ظاهر روی کاغذ همین حق را برای کارگران نیز پذیرفته، سال‌های متمادی است که مشغول فعالیت هستند و از منافع کارفرماها و سرمایه‌داران حراست می‌کنند و حوزه‌ی نفوذشان تا ریاست دفتر رییس‌جمهور امتداد دارد.



یادداشت:

نگاهی به کارگران کوره پزخانه ها



جعفر حسین زاده
ژوئن ۲۰۱۴

طبق آمار رسمی، سطح تورم در حال حاضر به نزدیک ۲۵ درصد می‌رسد. در حالی که به طور واقعی هزینه‌های زندگی در این مدت فقط تا چندین برابر افزایش پیدا کرده است^۱ این درحالی است که متوسط افزایش حداقل مزد در همین مدت کمتر از نرخ تورم بود و هر خشت (هر خشت یک‌هزار عدد آجر است) از هجده ونیم به بیست و هفت تومان افزایش قیمت داشته است. با ایجاد چنین فاصله‌ی فاحشی بین حداقل دستمزد و تورم موجود، بر کسی پوشیده نیست که طی سال‌های متمادی، آماری که توسط دولت منتشر شده کذب محض بوده است. گزارش خبرگزاری مهر در سوم خرداد ۱۳۹۳ بر اساس جدول ذیل، اسفبار بودن ستم معیشتی ۸۰۰ هزار کارگر کوره‌پزخانه را آشکار می‌سازد.

گزارش بانک مرکزی از گرانی و ارزانی مواد غذایی/ افزایش قیمت دو گروه کالایی:

گروه کالایی	درصد تغییر نسبت به هفته قبل	درصد تغییر نسبت به ماه قبل	درصد تغییر نسبت به مشابه سال قبل
لبنیات	0	0.3	12.7
تخم مرغ	-1.5	-14.1	-13.3
برنج	-0.3	0.2	14.7
حبوب	-2.0	0.9	-7.5
میوه های تازه	-6.6	-14.2	-0.1
سبزی های تازه	-3.1	-19.8	0
گوشت قرمز	-0.2	-0.6	6.4
گوشت مرغ	1.2	-1.4	17.3
قند و شکر	0	3.1	15.4
چای	0.1	0.7	0.3
روغن نباتی	0	-0.1	-1.1

خبرگزاری ایپلنادر تاریخ 1393/03/07

کارفرمایان برای کسب سود بیشتر، در اکثریت موارد با کارگران قراردادهای موقت امضا می‌کنند، با این‌گونه قراردادهای، کارفرمایان به راحتی می‌توانند از پرداخت حق بیمه و سایر مزایای کارگران شانه خالی کنند. کارگران شش ماه کار می‌کنند و شش ماه به دنبال دستمزدشان می‌دوند. علاوه بر مشکلات مشهود فوق و همچنین پس از شدت گرفتن نوسانات اقتصادی، کارفرمایان با سوءاستفاده از موقعیت درمانده‌ی کارگران، دستمزد کارگران را با ارائه‌ی چک‌های بلندمدت، ماه‌ها با تاخیر پرداخت می‌کنند.

بهداشت و بیمه های درمانی :

فصل کار کوره‌پزخانه‌ها در حالی آغاز می‌گردد که هنوز استانداردهای بهداشتی در واحدها و کارگاه‌های آجرپزی فراهم نیست و دولت و کارفرمایان در بهبود وضعیت کاری و معیشتی کارگران و خانواده‌های آنها و در بازسازی و احداث امکانات بهداشتی و رفاهی کمترین تغییری صورت نداده‌اند و از تجهیزات اولیه پزشکی در این واحدها خبری نیست و

وضعیت اسفناک کارگران کوره‌پزخانه‌ها از دیرباز مورد توجه جریان‌های فکری و سیاسی عدالت‌طلب به‌ویژه نیروهای چپ بوده است. نظام نوظهور جمهوری اسلامی و اعلام بنیان‌گذار آن مبنی بر بوسه به دست‌های پینه‌بسته‌ی کارگران، نه تنها گشایشی بر بهبود شرایط کارگران ایران نیافرید، بلکه در گذر زمان شرایط وخیم‌تر شده است.

کارگران کوره‌پزخانه‌ها یکی از گروه‌های کارگران صنعتی هستند که جزو فراموش شدگان‌اند. این نوشته تلاش کرده با نگاهی هرچند کوتاه، بخش‌هایی از مشکلات و وضعیت زندگی اسفناک این بخش از جامعه‌ی کارگری را بازگو کند.

اکثریت کارگران کوره‌پزخانه‌ها از شمول کارگران فصلی‌اند که از ماه اردیبهشت تا مهر ماه هر سال از استان‌های خوزستان، سیستان و بلوچستان، خراسان جنوبی و کردستان برای کار به مناطقی که واحدهای کوره‌پزخانه دارد کوچ می‌کنند.

در کشور ما به علت بافت سنتی‌ای که این شغل دارد، طبق برآورد آماری ۳۰ هزار واحد کوره‌ی آجرپزی (با ۸۰۰ هزار کارگر) وجود دارد که محروم‌ترین کارگران کشور را در خود جای داده است. در اغلب این کوره‌پزخانه‌ها و در هر واحد بین ۲۰ تا ۲۵ خانوار به‌طور جمعی و موقت به‌کار مشغول هستند. البته در بعضی از مناطق، واحدهای کوره‌پزخانه‌ی سنتی جای خود را به کارخانه‌هایی داده‌اند که کارگران آنها دائمی اما با مشکلاتی متفاوت نسبت به کارگران فصلی کار می‌کنند. در این نوشته قصد ما بیش از هر چیز ترسیم شرایط کارگران فصلی کوره‌پزخانه است.

دستمزد و ساعات کار:

کارگران کوره‌پزخانه‌ها به دلیل فصلی بودنشان ناچارند ساعت‌های طولانی در روز کار کنند. طبق گزارش خبرگزاری مهر به تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۹۱، کارگران در یک روز تا هجده ساعت در کنار کوره‌های داغ در فصل گرما مشغول به کار هستند.



دفعه‌های بیمه‌ی درمانی کارگران، فقط در درمان‌های جزئی نظیر سرماخوردگی قابل استفاده است و از این دفعه‌ها برای درمان‌های پرهزینه قابل استفاده نیستند. زیرا لیست بیمه‌ی این کارگران برای چنین درمان‌هایی چک می‌شود. از سوی دیگر در بسیاری از مناطقی که واحدها و کارگاه‌های کوره‌پزخانه‌ها قرار دارند، یک بیمارستان و یا درمانگاه در نزدیکی کوره‌پزخانه وجود ندارد.

اگر اتفاقی در محیط کار بیافتد امکان خدمات‌رسانی به کارگران مصدوم وجود ندارد. به گزارش خبرگزاری ایلنا^۱ رییس انجمن صنفی کوره‌پزخانه‌های استان تهران گفت: وضعیت نامطلوب و عدم رعایت بهداشت در کوره‌پزخانه‌ها بسیار وحشتناک است. برای نمونه، استفاده‌ی مشترک بیش از ۳۰ خانوار از امکانات بهداشتی هر واحد تولیدی آجرپزی در تنها یک سالن با تعداد بسیار محدود حمام و توالت، طبیعتاً این وضعیت باعث شیوع بیماری، مخصوصاً در بین فرزندان این کارگران فصلی می‌شود. علاوه بر آن، امکانات بهداشتی کوره‌پزخانه‌ها بیش از ۳۰ سال است که تعمیر و بازسازی نگردیده و به حال خود رها شده‌اند.

دیگر کشورها:

واقعیت‌های زندگی طبقه‌ی کارگر

در بریتانیای نئولیبرال



(قسمت دوم)

نوشته لیزا مک کنزی

اوت ۲۰۱۳

به یمن طبیعت پیچیده‌ی مجتمع، دشوار بتوان نظام ارزشی بدیل، و عناصر متشکله‌ی آن، را مشخص کرد؛ چرا که این نظام برای گروه‌های مختلف اشکال مختلفی را به خود می‌گرفت. در مورد زنان مثلاً، مادر بودن از ارزش بالایی برخوردار بود. بنابراین مادر شدن منجر به کسب مرتبه‌ی بالایی در مجتمع می‌شد.

واقعاً هم به زعم زنان، مادر شدن و از پس دشواری‌های زندگی در مجتمع برآمدن، تبدیل شدن به یک "رنجبر"، معمولاً تنها موجبات افتخار آنان در زندگی‌شان بودند. "رنجبر" یک کلمه‌ی جاماییکایی است، که برای افاده‌ی مرارت مداوم وسیعاً در مجتمع به کار برده می‌شود، حتی اگر "رنجبر" شدن و تحمل تحمل مرارت‌ها همواره نوعی دستاورد شخصی تلقی شود. در واقع زندگی زنان پز ار "مدیریت ریسک" بود.

این قسماً ناشی از این واقعیت بود که مردان در حیات مجتمع "غایب" بودند؛ آنها مشارکت کمی در امورات مجتمع و زندگی روزمره‌ی زنانی که سروکار من با آنان بود، داشتند. غیبت مردان دلایل بسیاری داشت، که بعضی از آنها را همان موقع دریافته بودم. بیشتر مردان نزد زنانی که طرف رابطه‌ی تمام

طبق قانون کار، بازرسان بهداشت و وزارت کار با اختیارات کامل موظف‌اند که به صورت مداوم در فواصل زمانی کوتاه‌مدت از واحدها و کارگاه‌های کوره‌پزی بازدید کنند. و این بازرسی حداقل عاملی می‌شود که میزان حوادث ناشی از کار و بهداشت محیط کار کاسته شود. ولی به ندرت اتفاق می‌افتد که بازرسان به این مناطق سرکشی نمایند. و اگر هم بازرسان از کارگاه‌ها دیدن کنند و از وضعیت نامناسب واحد کوره‌پزخانه‌ای گزارشی به وزارت کار ارائه بدهند، سرنوشت گزارش از دو حالت خارج نیست؛ یا کارفرما برای جلوگیری از ارسال آن به بازرسان، زیرمیزی رشوه می‌پردازد و یا این‌که اگر گزارش فرستاده شود، در بهترین حالت، کارفرمایان به دلیل عدم رعایت استانداردهای بهداشتی مقدار ناچیزی جریمه می‌شوند که تاثیر باز دارنده‌ی روی کارفرمایان ندارند. و باز هم در این‌جا حقوق کارگران به راحتی پایمال می‌شود.

وضعیت بیمه‌های درمانی این کارگران و خانواده‌های آنها به این صورت است که اکثریت کارفرمایان طبق روال همیشگی با تهیه و ارائه‌ی لیستی از کارگران دائمی و فصلی خود هر ماه تنها برای ۱۰ روز کاری، حق بیمه پرداخت می‌کنند که موجب زیان‌های جبران‌ناپذیر برای کارگران و خانواده‌های آنها از جمله برای اعلام سوابق بازنشستگی و اعتبار دفعه‌های بیمه‌ی درمانی و نداشتن مرخصی زایمان زنان کارگر می‌شود که بلافاصله مجبور هستند با بچه‌ی نوزاد در پشت خود سر کار بروند. و همچنین کودکان کار در این خانواده‌ها بدون برخورداری از کمترین امکانات درمانی و معیشتی روبرو هستند.

کارگران خارجی که بیشترین آنها از مناطق روستایی مرزی کشور افغانستان هستند و نسبت به کارگران ایرانی سابقه‌ی کارزار کمتری دارند، از چشم کارفرمایان دور مانده‌اند و کارفرمایان از آنها بیشترین بهره‌کشی را در کار، در مورد دستمزد، بیمه کردن، ساعات کار، امکانات رفاهی و معیشتی اعمال می‌کنند.

کارفرمایان بعد از هر تسویه حساب، حق بیمه‌ی سهم کارگران را از دستمزد آنان کسر می‌کنند، ولی در پرداخت کامل آن به سازمان تامین اجتماعی کوتاهی و با تاخیر عمل می‌کنند و از این طریق، مشکلاتی را در دفعه‌های بیمه‌ی درمانی آنها به وجود می‌آورند. و نکته‌ی مهم‌تر این‌که،



او در خانه‌اش را بپذیرد. با این وجود او به پسرش افتخار می‌کند: "او مستقل است، پول در می‌آورد و گاهی هم به من کمک می‌کند. مهم‌تر از همه این که رافل توی مجتمع برای خودش ارج و قربی دارد".

اگرچه اهمیت "اهل سنت‌آن بودن" در جریان همان تحقیق نخست در مورد زنان برای من آشکار گردید، اما در جریان تحقیق در مورد مردان مقیم مجتمع بود که به درک به مراتب مبسوط‌تری از معنای "اهل سنت‌آن بودن"، در تقابل با "آدم با ارزشی بودن" نائل آمدم. در خلال یک ساله‌ی قبل از اوت ۲۰۱۱- که دوره‌ی پراهمیتی، هم در کار تحقیق من، و هم به دلیل ناآرامی‌ها و شورش‌های شهری در این دوره در بسیاری از شهرهای انگلیس از جمله ناتینگام، در سراسر بریتانیا بود - سروکار من با عده‌ای از مردان افتاده بود که همگی‌شان در مجتمع زندگی می‌کردند.

به دلیل رابطه‌ی گذرا و پراکنده‌ی آنان چه با مجتمع و چه با زنانی که در زندگی آنان دخیل و دارای روابط خانوادگی با آنان‌اند، دشوار می‌توانم بگویم این عده کلاً چند نفر می‌شدند. هسته‌ای شامل ۱۵ تن و مکالمات و دیدارهای غیررسمی با بسیاری دیگر که گذارشان به جمع ما می‌افتاد. تمام این افراد یا سیاهان آفریقایی-کاراییبی بودند که در بریتانیا یا جامائیکا به دنیا آمده بودند و یا دورگه‌های زاده‌ی بریتانیا، که بسیاری‌شان پسران، شرکاک زندگی یا برادران زنان سفیدپوستی بودند که من پیش‌تر سروکارم به آنان افتاده بود.

مردان مقیم مجتمع نسبت به زنان آشکارا از آن چه دیگران در باره‌شان می‌پنداشتند، آگاهی کم‌تری داشتند. آنها آزادانه در این باره که چه جوری پول در می‌آوردند، زندان را چه جوری می‌گذرانند، مسائل‌شان با پلیس محل چیست و روابط‌شان با دوست دختر یا "مادر بچه"‌های‌شان چه طوری است، حرف می‌زدند. این صداقت، در برابر پنهان‌کاری زنان، تعجب‌آور بود؛ خاصه اگر صحبت به قاچاق مواد مخدر یا خرید و فروش اجناس دزدی می‌کشید. سروکار زنها مدام با مدارس محلی، مراکز "شروع مطمئن"، پروژه‌های جمعی مجتمع، مأموران مسکن و بنگاه‌های خیریه بود. به همین خاطر هم بود که زنان نگاه چارچشمی و حقارتی را که متوجه آنان بود، درمی‌یافتند (دریافته بودند).

مردان، برعکس، سروکار بسیار کمی با هر تنابنده‌ای غیر از اهالی مجتمع، و به خصوص با خدمات قانونی یا پروژه‌ها داشتند؛ مگر از طریق پلیس و سیستم قضایی. آنها کم‌ترین تعامل را با بنگاه‌های خیریه و دیپارتمان مسکن داشتند؛ تعاملی که از دادن یک امضای دو هفته یک‌بار برای گرفتن اجازه‌ی کاراییبی، فراتر نمی‌رفت. بعضی‌های‌شان همین را هم انجام نمی‌دادند، چون نمی‌خواستند به هیچ آدرسی وصل بشوند. آنها از بازی موش و گربه با پلیس برای من تعریف می‌کردند و از این که چه جور می‌شود از پس آنها برآمد؛ پلیس اگه آدرسی ازت نداشته باشه، پیدات هم نمی‌تونه بکنه.

وقت آنان بودند، زندگی نمی‌کردند، زیرا به لحاظ اقتصادی برای خانواده به صرفه نبود که مرد خانواده "رسماً" در آدرسی زندگی کند و در ضمن بیکار باشد و یا شغل بسیار کم‌درآمدی داشته باشد. سروکار مردان گاه به شبکه‌های جنایی اقتصاد زیرزمینی می‌افتاد، که با معامله‌ی اجناس دزدی، معامله‌ی مواد مخدر در سطوح مختلف و از این قبیل در درون مجتمع رشد می‌کردند. به این دلایل داشتن مردی تمام وقت در خانه، حامل ریسک‌های بسیاری بود. همان زن پیش‌گفته می‌گفت که هیچ علاقه‌ای نداشت که پلیس در جست‌وجوی هر کس و هر چیزی در خانه‌اش را با لگد داغان کند؛ به علاوه ریسک از دست دادن حق اجاره‌داری هم بود. علاوه بر همه‌ی این‌ها، این مردان به خاطر شغل‌شان در خطر حبس و زندان هم بودند و نمی‌شد به عنوان طرف رابطه‌ی تمام وقت به آنان اعتماد کرد.

یک بار در بحثی در مورد قاچاق مواد مخدر با تعدادی از مردانی که در کار تحقیق‌ام با آنها در تماس آمده بودم، صحبت به اینجا کشید که زندگی برای کسانی که به جزئی از قاچاق [مواد مخدر] و فرهنگ خیابانی در مجتمع تبدیل شده‌اند، چقدر دشوار است. در زیر بحثی را می‌خوانید بین دلا، زن مجرد سفید پوستی که مادر پنج فرزند بود، شریک زندگی‌اش درید، یک مرد سیاه آفریقایی-کاراییبی ۴۰-۵۰ ساله، که اوقاتش را بین خانه‌ی جمعی دلا و آپارتمانی که در همان نزدیکی اجاره کرده بود، می‌گذراند، و رافل، پسر بزرگ دلا، پسر دورگه‌ی ۱۸ ساله‌ای که یک پایش خانه‌ی مادر و پای دیگرش در خانه‌ی مادر بزرگ در همان مجتمع بود.

رافل: اوضاع خرابه، دخلات را میارن. مجبوری آماده باشی. زندگی کردن تو این جور جاها ساده نیست، به‌خصوص اگر اهل سنت‌آن باشی. از اینجا جان به در نخواهی برد.

درید: آره، اما اگر قراره بمیری، برای ناتینگام بمیر، ... اینجا به قدر کافی کله‌پوک پیدا میشه که تمام شما، به جای که برین بمیرین، بتونین موادتان رو بفروشین. کشتن همدیگه بی‌معناس. زندگی به قدر کافی سخته. هر کی کار خودش را بکنه، همین.

دلا: خوب، من دیگه از این بابت خودم را سرزنش نمی‌کنم. من دلم خوشه که پسر امروز هم نفس می‌کشه. درسته، راه‌هایی که او میره قانونی نیستن، اما زندگی‌اش رو از همین راه‌هاست که می‌گذرونه. فعلاً هم که زنده‌اس.

این گفتگو با تشریح مشکلاتی که دلا، درید و رافل برای حفظ روابط خانوادگی‌شان در میان انبوه مسائل مجتمع داشتند، ادامه یافت. دلا استطاعت آن را که درید تمام وقت نزد او زندگی کند، نداشت. اما آنها خواهان حفظ رابطه‌شان بودند. رافل اما با مادرش، به خاطر رابطه‌ی او با درید، درگیر بود. چهارتا بچه‌ی دیگر هم بودند که در آن خانه زندگی می‌کردند و دلا، به دلیل سروکار رافل با باندهای قاچاق مستقر در مجتمع، نمی‌توانست خطر اقامت دائمی



داعش پیش از این با حمله به کنسولگری ترکیه در شهر موصل، ۴۹ نفر از جمله کنسول ترکیه را ربود. این گروه ۳۱ راننده‌ی ترک که در نیروگاه برق منطقه «القیاره» در نزدیکی شهر موصل فعالیت می‌کردند را نیز ربوده است.

اونا احتیاج به مدرک محکم دارن تا بتونن خانه‌ای را که تو توش زندگی نمی‌کنی (قانوناً آدرس تو نیست: م)، تفتیش کنن."

این مردان بخش اعظم وقت‌شان را با هم‌دیگر سر می‌کردند و دارای علفه‌های محکم دوستی و فامیلی با هم‌دیگر بودند و غالباً دوستان‌شان را به من به عنوان "پسر عمو" یا "فامیل" معرفی می‌کردند. بعضی‌های‌شان واقعاً روابط خونی با هم داشتند، اما روابط خانوادگی در مجتمع، غالباً بسیار پیچیده‌تر و درهم آمیخته‌تر از صرف روابط خونی بود.

پرسیدن این که "روابط خویشاوندی در اینجا چگونه‌اند؟" یکی از چیزهایی بود که نشان می‌داد پرسش‌گر قطعاً یک "غیرخودی" است. شبکه‌ها، پیوندهای خانوادگی، و روابط فرد با مجتمع، چه برای زنان و چه برای مردان از اهمیت بسیاری برخوردار بودند. "اهل سنت‌آن‌ام" محتمل‌ترین طریقی بود که زنان خودشان را معرفی می‌کردند، در حالی که مردان در این باره اشتراک نظر داشتند که سنت‌آن قلمرو آنان و در تعلق آنان است.

ادامه دارد

📖 اخبار داخلی:

اطلاعیه سندیکای کارگران شرکت واحد

تعقیب قضایی سعید ترابیان را

محکوم می‌کنیم



تعقیب قضایی سعید ترابیان مسئول روابط عمومی سندیکای کارگران شرکت واحد ساعاتی پس از دستگیری اعضای اتحادیه‌ی آزاد کارگران ایران در شامگاه دهم اردیبهشت ماه، مأمورین با در دست داشتن احکام مربوط به بازداشت سعید ترابیان مسئول روابط عمومی سندیکای کارگران شرکت واحد، به دلیل عدم حضور ایشان در منزل پس از بازرسی، برخی از لوازم شخصی از جمله کامپیوتر و گوشی تلفن و... را با خود بردند

در طی روزهای گذشته، حکم جلب سعید ترابیان در رابطه با بازداشت سال هشتاد و نه نیز صادر شده است و نامبرده باید جهت رسیدگی به پرونده، خود را به دادسرا و قاضی ناظر زندان معرفی کند.

وی که در اعتراضات صنفی کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران در سال ۸۴ بازداشت و پس از آن از کار اخراج شده بود، با پی‌گیری‌های مستمر در نهایت موفق شد همراه با دیگر کارگران اخراجی سندیکا، در سال ۸۸ حکم بازگشت به کار خود را دریافت کرده و در شرکت واحد مشغول به کار شود.

اما در سال ۸۹ مجدداً از سوی نیروهای امنیتی در منزل بازداشت و پس از حدود دو ماه بازداشت موقت از زندان آزاد شد. اما در نهایت در دادگاه انقلاب به زندان محکوم شد

📖 اخبار خارجی:

داعش ۶۰ کارگر خارجی را در عراق ربود

این کارگران خارجی که در میان آنها کارگرانی از پاکستان، ترکمنستان و نپال هستند، تصمیم داشتند به شهر «سلیمانیه» در اقلیم کردستان عراق رفته و از آنجا با هواپیما به کشورهای خود برگردند.

گروه داعش ۶۰ کارگر خارجی را که در حال فرار از درگیری‌های «تکریت» بودند، ربود.

به گزارش ایلنا به نقل از خبرگزاری آناتولی، یک شاهد عینی گفت که داعش ۶۰ کارگر خارجی از جمله ۱۵ کارگر ترکیه‌ای را در نزدیکی کوه‌های «حمرین» ربود.

این شاهد عینی افزود که کارگران خارجی که در میان آنها کارگرانی از پاکستان، ترکمنستان و نپال هستند، تصمیم داشتند به شهر «سلیمانیه» در اقلیم کردستان عراق رفته و از آنجا با هواپیما به کشورهای خود برگردند.

وی تصریح کرد که ۱۵ کارگر ترکیه‌ای در ساخت یک بیمارستان خصوصی در تکریت فعالیت می‌کردند.



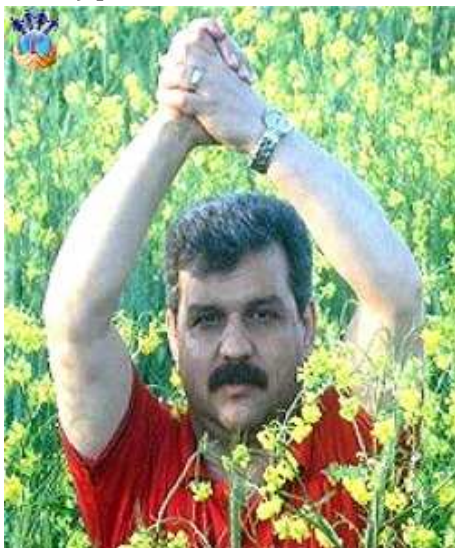
این نماینده‌ی کارگری با اشاره به وضعیت مشابه تعدادی دیگر از کارگران شرکت واحد در پروژه‌های ساختمانی سهیل و پرند که حدود سه سال از موعد تحویل آنان می‌گذرد، از عملکرد تعاونی مسکن مرکزی این شرکت انتقاد کرد.

وی در پایان تصریح کرد: به نظر می‌رسد به جای آنکه تعاونی مسکن مرکزی به خانه‌دار شدن کارگران شرکت واحد کمک کنند، کارگران به کمک این بنگاه اقتصادی آمده‌اند.

ایشان با قرار کفالت و وثیقه بعد از مدتی بازداشت، دوران مرخصی زندان خود را می‌گذرانند.

قابل ذکر است سعید ترابیان هم‌چون دیگر فعالین کارگری، به دلیل پی‌گیری مطالبات کارگران همواره از سوی ماموران امنیتی مورد تهدید و ارباب قرار داشته و دارد. سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه ضمن محکوم کردن تعقیب قضایی سعید ترابیان خواستار آزادی همه کارگران زندانی و رفع تعقیب برای همه کارگران حق طلب است.

نامه‌ی رضا شهبابی به دادستان استان تهران



با امید به گسترش صلح و عدالت در همه جهان
سندیکای کارگران شرکت واحد
اتوبوسرانی تهران و حومه
۹۳ خرداد

تجمع کارگران شرکت واحد مقابل شهرداری تهران



آقای دکتر عباس جعفری دولت‌آبادی دادستان استان تهران
با سلام:

احتراماً" معروض می‌دارد : اینجانب رضا شهبابی زکریا فرزند علی، شغل راننده و عضو هیأت مدیره و مسئول مالی سندیکای کارگران شرکت واحد، به طور غیرقانونی و در نقض آشکار قوانین جهانی از جمله مقابله‌نامه‌های ۹۸،۸۷ سازمان جهانی کار مورد تایید و عضویت ایران در آزادی کارگران برای ایجاد تشکلهای مستقل و حق انتخاب و اعتصاب به عنوان تنها ضامن تحقق مطالبات کارگری، محکوم به شش سال حبس تعزیری ، پنج سال محرومیت از هرگونه فعالیت سندیکایی و غیره و هفت میلیون و پانصد هزار تومان جریمه‌ی نقدی بنا به گزارشات و اتهامات واهی و ساخته و پرداخته‌ی بازجویان در شعبه‌ی ۱۵ دادگاه انقلاب به حکم شفا‌رشی نا عادلانه به ریاست قاضی صلواتی محکوم شده‌ام.

آقای دادستان،

من بارها وضعیت و فشارهایی را که از زمان دستگیری و

کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه در اعتراض به عملکرد تعاونی مسکن مرکزی این شرکت در مقابل ساختمان شهرداری تهران تجمع کردند. یکی از نمایندگان کارگران با اعلام این خبر به ایلنا گفت: حدود ۷۰ کارگر شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه صبح (یکشنبه ۲۵ خرداد) در اعتراض به عملکرد تعاونی مسکن مرکزی این شرکت در مقابل ساختمان شهرداری تهران واقع در خیابان بهشت تجمع کردند.

وی با اشاره به اعتبار هنگفتی که کارگران در اختیار تعاونی مسکن مرکزی قرار داده‌اند، افزود: این شرکت تعاونی برای پروژه‌های ساختمانی سپیدار فاز ۲ و ۳ از هر کارگر بین ۲۰ تا ۴۰ میلیون تومان هزینه دریافت کرده، اما با گذشت یک سال از موعد تحویل این پروژه‌ها، هنوز خانه‌ای به کارگران تحویل داده نشده است.



کارگری و سایر دوستان مردمی و آزادیخواه، این مشکلات به حداقل رسیده بود، ولی متأسفانه بعد از گذشت چهار سال و در شرایط ناباورانه و غیر منتظره آن هم در زمان امتحانات فرزندانم که باعث به هم ریختگی روحی و روانی آنها شد و در آستانه‌ی پنجمین سال حبس آن هم بی‌دلیل، و غیرقانونی و قانون‌شکنانه و خودسرانه و بدون اطلاع قبلی و بدون هیچ توضیحی با شرایط جسمی که دارم (پرونده‌ی پزشکی گویای همه چیز می‌باشد) به زندان رجایی‌شهر تعیند شدم که باعث وارد شدن استرس و نگرانی به خانواده، همکاران و دوستان شده است.

لازم به ذکر است تبعیدگاه رجایی‌شهر فاقد کوچک‌ترین امکانات مرسوم در دیگر زندان‌ها می‌باشد. از جمله در فضای تنگ و خفقان‌آور زندگی در سلول‌های انفرادی چهار متر و ۷۰ سانتیمتری به جای ۱۲-۱۵ متری قانونی برای ۲ تا ۳ نفر با پنجره‌های ۳۰ سانتیمتری با سه لایه‌ی ورق و توری آهن که جریان هوا را کد بوده و نفس‌ها به هم می‌خورد، هواخوری ۲:۳۰ تا ۳ ساعت به جای صبح تا غروب، نبود امکانات تفریحی، ورزشی مانند باشگاه ورزشی، کتابخانه برای زندانیان سیاسی- عقیدتی، نبود بهداشت و رژیم رفتن سوسک و موش، کیفیت بسیار پایین درمان و فاقد امکانات لازم از جمله فیزیوتراپی و پزشک متخصص، و همچنین نبود تغذیه‌ی مناسب و دیگر موارد که از استاندارد آیین‌نامه‌ی سازمان زندان‌ها بسیار دور می‌باشد و از طرفی در نبود نان‌آوران خانواده و قطع حقوق و مستمری آنها که خانواده‌ها با مشکلات اقتصادی و کمبودهای فراوان مواجه هستند، تبعیدگاه رجایی‌شهر به علت دوری، هزینه‌های سنگینی بر آنها وارد کرده و بدین علت به جای ملاقات هفتگی مجبور به دو هفته تا یک ماه ملاقات شوند که خطرات ناشی از تصادفات و قطع ارتباط مادران با بچه‌ها در خانه، مزید بر علت است.

اقای دادستان،

اینجانب رضا شهبازی زکریا راننده و عضو سندیکای شرکت واحد با توجه به توضیحات بالا و رفتار غیر مسئولانه و غیرقانونی نسبت به من و با توجه به شرایط جسمی و بیماری و در اعتراض به تبعید غیرقانونی و همچنین تهدید به تشکیل پرونده‌ی مجدد و از طرف بازجو از ۱۱/۳/۱۳۹۳ روزی که به رجایی شهر تبعید شدم، تنها سرمایه‌ام را که سلامتی می‌باشد در معرض خطر گذاشتم و برای اثبات حقانیت و رسیدن صدای مظلومیت به گوش مسئولان و مردم آزادیخواه و نهادهای بین‌المللی، دست به اعتصاب غذا زدم و امروز ۱۴مین روز اعتصاب غذا می‌باشد و خواسته‌های خود را بدین شرح مطرح می‌کنم:

- ۱- بازگشت به محل قبلی زندان اوین بند ۳۵۰
- ۲- مرخصی استعلاجی جهت درمان و عمل جراحی دیسک کمر (به دور از استرس و بگیری و بند و حضور ماموران زندان که باعث ایجاد رعب و وحشت و مزاحمت و ناراضیتی به مراجعه

برخورد بازجویان و زندانبانان در طول بازداشت و زندان بر من وارد شده، طی نامه‌های سرگشاده خدمت ریاست قوه‌ی قضاییه و شما اعلام کرده‌ام و نیاز به تکرار نیست، ولی جهت یادآوری به گوشه‌ای از خطاها و فشارهای روحی و روانی که بر من و خانواده‌ام در طول این مدت وارد شده به صورت گذارا اشاره می‌کنم:

من به عنوان راننده و عضو سندیکا، به دلیل فعالیت سندیکایی و دفاع از حقوق حقه‌ی همکارانم در شرکت واحد بنا به مسئولیتی که همکارانم با حضور در مجمع عمومی و انتخابات سندیکا، با رای خودشان به گردن من گذاشته بودند، وظیفه داشتم از همکارانم چه در عرصه‌ی صنفی، ایمنی و بهداشت کار و غیره و چه در عرصه‌ی حقوقی از جمله به عنوان نماینده‌ی حقوقی با وکالت محضری رانندگان اجرایی در ادارات کار استان تهران از آنها دفاع و این کار را با تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر در کنار سایر همکارانم در سندیکا در جهت منافع صنفی و رسیدن به یک زندگی شرافتمندانه و انسانی و با رعایت موارد قانونی انجام دادم، که حاصل آن بازگشت به کار اکثر اعضای اخراجی سندیکا و غیره در شرکت واحد و بهبود حداقلی دستمزد و مزایای همکاران بود.

گویا این فعالیت‌ها و پی‌گیری‌ها به مذاق مسئولان شرکت واحد و برخی دیگر خوش نیامده و در نهایت در ۲۲ خرداد ۱۳۸۹ در کمال ناباوری و غیر منتظره در حین کار و در حضور مسافران و شهروندان تهرانی در خیابان، به اتهام سارق مسلح دستگیر و بعد از تفتیش منزل و با ایجاد رعب و وحشت، طوری که دختر و پسر خردسالم به شدت گریه می‌کردند و همسرم شوکه شده بود، ماموران لباس شخصی با بردن دست نوشته‌ها و مطالب سندیکایی با تهدید و فشار روحی و روانی همراه با توهین، ضرب و شتم، من را به بند ۲۰۹ اوین منتقل کردند و در طول ۱۹ ماه بازداشت انفرادی، تحت شدیدترین فشارهای روحی و جسمی قرار داشتم که حاصل آن بی‌حسی سمت چپ بدن و جراحی گردن و در حال حاضر درد شدید در کمر و بیرون زدگی دیسک‌های کمر، بی‌حسی پای چپ، فشار خون بالا و خون‌ریزی پی در پی بینی، ناراحتی کبد و معده و سردردهای ممتد می‌باشد.

در همین راستا، فشارهای روحی و روانی به همسر و فرزندانم وارد شده، طوری که فرزندانم مدت‌ها گوشه‌گیر و افسرده و دچار افت تحصیلی شده بودند، همسرم بار سنگین خانواده را به دوش گرفته بود و در نبود من به قول معروف، هم پدری می‌کرد و هم مادری و در صد فراهم کردن نیازهای معیشتی و تحصیلی آنها و تهیه‌ی اجاره‌بهای منزل و هزینه‌ی بهداشت و درمان و پوشاک و غیره و از طرفی ماهانه مبلغی پول برای هزینه‌های اینجانب در زندان، تلاش می‌کرد، که به نوبه‌ی خود فشار را دو چندان می‌کرد، ولی با کار در منزل و تهیه‌ی ترشی با همراهی و همکاری و کمک همکارانم و فعالین کارگری باسرف جنبش



کنندگان و کادر بیمارستانی و تیم پزشکی از جمله پزشک و پرستارو غیره)
۳- اجرای ماده ۱۳۴ قانون جدید مجازات اسلامی (قانون تجمیع)
۴- اجرای قانون آزادی مشروط.

با سپاس مددجو رضا شهبابی
بند ۴ سالن ۱۲ ۲۴/۳/۱۳۹۳

کارگران هفت‌تپه دست به اعتراض زدند



آرا صادره مراجع قانونی، شرکت را منحل اعلام کرد که این امر با تجمعات اعتراضی کارگران و طرح شکایت از سوی آنان در هیأت تشخیص اداره‌ی کار شهرستان قروه مواجه شد. کارگران فولاد زاگرس در طول این اعتراضات همچنین خواهان پرداخت کلیه‌ی معوقات خود از سوی کارفرما شدند.

بنا بر گزارش‌های رسیده به اتحادیه‌ی آزاد کارگران ایران، به دنبال شکایت کارگران فولاد زاگرس، هیأت تشخیص اداره‌ی کار شهرستان قروه روز ۲۸ اردیبهشت با ملزم کردن کارفرما به پرداخت کلیه‌ی معوقات کارگران و تأیید انحلال شرکت، رای به اخراج و قطع رابطه‌ی کاری آنان با شرکت فولاد زاگرس داد که با اعتراض شدید کارگران مواجه شد و آنان در روز ۲۹ اردیبهشت دست به راهپیمایی در سطح شهر سنجند زدند و خواهان پرداخت کلیه‌ی معوقات خود و بازگشت به کار شدند. به دنبال این اعتراض قاطعانه و دیگر اعتراضاتی که کارگران فولاد زاگرس مبادرت به آن کردند، کارفرمای این شرکت مجبور به پرداخت کلیه‌ی معوقات کارگران در روز ۲۲ خرداد شد و مسئله‌ی انحلال شرکت و اخراج کارگران بر اساس شکایتی که آنان به هیأت حل اختلاف اداره کار شهرستان قروه کرده بودند ظهر امروز ۲۸ خرداد ماه در این هیأت مورد رسیدگی قرار گرفت.

جمعی از کارگران نیشکر هفت‌تپه در اعتراض به اجرا نشدن طرح طبقه‌بندی مشاغل در محوطه‌ی کارخانه اعتراض صنفی کردند.

در این زمینه یکی از کارگران نیشکر هفت‌تپه به ایلنا گفت: تجمع کنندگان که در بخش‌های کشاورزی و صنعتی کارخانه کار می‌کنند خواستار اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل هستند.

وی با بیان این که اعتراض صنفی کارگران نیشکر هفت تپه از شش روز گذشته آغاز شده است، افزود: اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل برای کارگران نیشکر هفت تپه از اسفند سال ۸۸ از سوی وزارت کار ابلاغ شده است اما کارفرما به دلیل داشتن بار مالی آن را عملی نمی‌کند.

او تعداد کارگران مجتمع کشت و صنعت هفت تپه را حدود هزار کارگر ذکر کرد و در مورد سایر مشکلات کارگران گفت: یکی دیگر از مشکلات کارگران نیشکر هفت تپه بی‌توجهی کارفرما در پیگیری مطالبات کارگران است.

تجمع کارگران فولاد زاگرس

اتحادیه آزاد کارگران ایران:

بنا بر این گزارش، در این جلسه که توأم با حضور مأمورین امنیتی در محل اداره‌ی کار و تجمع کارگران در مقابل اداره‌ی کار شهرستان بود، این مأمورین ابتدا تلاش کردند با وارد کردن اتهامات واهی به جعفر عظیمزاده که به عنوان نماینده‌ی کارگران همراه با دیگر نماینده‌های آنان در آنجا حضور پیدا کرده بود، مانع شرکت وی در جلسه‌ی هیأت حل اختلاف شوند که با مقاومت وی، به ویژه مقاومت قاطعانه‌ی کارگران مواجه شدند و نهایتاً جلسه‌ی هیأت حل اختلاف با حضور وی و دیگر نماینده‌های کارگران برگزار شد. در این جلسه نماینده‌های کارگران با تأکید بر تلاش کارفرما برای اخراج کارگران که در طول یک‌سال گذشته به آنجا مختلف ادامه داشت، انحلال شرکت را حربه‌ای از سوی کارفرما برای دور زدن آرا مراجع قانونی با هدف دست‌یابی به اخراج کارگران اعلام کردند و با استناد به دلایل و مستندات قانونی، خواهان رسیدگی به تخلفات آشکار کارفرما در مورد انحلال شرکت و بازگشت به کار کارگران شدند.

به دنبال صدور رأی ایقا به کار کارگران فولاد زاگرس از سوی هیأت‌های تشخیص و حل اختلاف اداره‌ی کار شهرستان قروه در سال گذشته، مدیریت این شرکت تلاش کرد با عدم تمکین به این آرا و سر دواندن کارگران، آنان را وادار به ترک کار و وصل شدن به بیمه‌ی بیکاری کند اما با مشاهده‌ی مقاومت این کارگران، مدیریت شرکت در آخرین روزهای سال گذشته طی دسیسه‌ای با هدف دور زدن



مهرزاد مویدی در این باره به ایلنا گفت: ثبت نام مسکن مهر کارگران شیراز در سال ۸۶ با پیمانکار شرکت «بناسازان رمضان» شروع شد و از آن زمان تا به حال هر کارگر در مجموع ۹ میلیون تومان به حساب این شرکت واریز کرده است اما پیشرفت این پروژه در حد مبالغ گرفته شده از کارگران و همچنین تسهیلات بانکی گرفته شده نیست.

این مقام کارگری ادامه داد: هرچند ساخت این مجموعه دو هزار واحدی از سال ۸۹ تا ۹۱ متوقف شد اما با وجود عدم پیشرفت پروژه، ادامه‌ی آن باز هم به شرکت بناسازان سپرده شد.

وی افزود: بناسازان رمضان، هیچ تعهدی به کارگران در خصوص موعد تحویل واحدها نداده است اما آنها را برای واریز مبالغ بیشتر تحت فشار قرار داده است و این درحالی است که سند این واحدها هم وضعیت مطلوبی ندارد و متراژ واحد متعلق به هر کارگر مشخص نیست.

در همین رابطه پی‌گیری‌های خبرنگار ایلنا برای گفت‌وگو با مدیران شرکت پیمانکاری بناسازان رمضان تا لحظه انتشار این خبر بی‌نتیجه بوده است.

تجمع کارگران شرکت مخابرات استان چهارمحال بختیاری اعتراض کارگران برای قطع بیمه



ILNA
Photo:ilna
Iranian Labour News Agency

کارگران شرکت مخابرات استان چهارمحال و بختیاری خواستار رسیدگی سریع مسئولین به مشکلات بیمه‌ی آنان شدند و با تجمع در مقابل ساختمان شماره دو این شرکت در پایین تر از میدان ۱۲ محرم شهرکرد، خواستار رسیدگی سریع‌تر مسئولین استان به مشکلات بیمه‌ای خود شدند آنان در این تجمع اعلام کردند که سه ماه است مسئولان شرکت مخابرات بیمه‌ی آنان را واریز ننموده‌اند و بودجه‌ی پرسنل این شرکت را صرف امور عمرانی می‌نمایند. آنها از مدیرعامل شرکت مخابرات استان که درتجمع قبلی قول رسیدگی و برطرف نمودن مشکلات را داده بود خواستار پاسخ شدند که وی در جمع حاضر نشد.

فرماندار بافق:

"۱۶ مطالبه‌ی صنفی معترضان پذیرفته شده است"



فرماندار بافق با اشاره به گذشت ۳۰ روز از آغاز تحصن کارگران معدن سنگ‌آهن مرکزی این شهرستان تاکید کرد: در جلسه‌ای که حدود دو هفته پیش با وزیر کار داشته، ۱۶ مطالبه‌ی صنفی معترضان پذیرفته شده است. مهدی طلاپی مقدم بدون آن‌که به جزئیات مطالبات پذیرفته شده‌ی کارگران اشاره کند، به ایلنا گفت: بخشی از کارگران می‌خواهند به سر کار بازگردند اما تعدادی از آنها به دنبال «چیزهای دیگری» هستند.

وی ضمن ابراز بی‌اطلاعی از خواسته‌ی کارگران مینی بر تغییر مدیرعامل شرکت سنگ‌آهن مرکزی بافق، تصریح کرد:

بلا تکلیفی ۱۵۰۰ کارگر متقاضی مسکن مهر



رئیس کانون هماهنگی شوراهای کار استان فارس از بلا تکلیفی ۱۵۰۰ کارگر متقاضی مسکن مهر در شیراز بعد از گذشت هفت سال خبر داد.



وی با اشاره به جاده‌ی خطرناکی که بافق را به یزد متصل می‌کند، گفت: این جاده به دلیل رفت‌وآمد بالای تریلی‌هایی که سنگ‌های آهن استخراج شده از معدن را به یزد می‌برند، بسیار خطرناک است و اگر چه نیمی از این جاده دو بانده شده ولی نیم دیگر آن هنوز تک بانده باقی مانده است.

به گفته‌ی خواجه‌زاده، کارگران از تعدیل نیرو و کاهش دستمزد در پی خصوصی‌سازی معدن نگران‌اند چرا که کارفرمای بخش خصوصی به دنبال افزایش تولید با هزینه‌ی کمتر به منظور دستیابی به سود بیشتر است.

وی ضمن انتقاد از ضریب پایین امنیت شغلی کارگران، تصریح کرد: بیشتر قراردادهای کار کارگران معدن سنگ‌آهن بافق موقت است و اگر این کارگران با کارفرما یا پیمانکار به مشکل برخوردند، قراردادهایشان تمدید نمی‌شود.

عضو هیأت مدیره انجمن صنفی پرستاران استان اصفهان،

اضافه کاری بدون دستمزد



به دلیل پایین بودن دستمزد و سخت بودن شرایط کار، بیمارستان‌های خصوصی و دولتی با مشکل جدی کمبود نیروی پرستار مواجه هستند.

فروغ شفیعی در این باره به ایلنا گفت: در حال حاضر در بیمارستان‌ها هر پرستار به جای سه تا چهار تن کار می‌کند تا این کمبود نیرو تا حدی جبران شود.

وی در خصوص سخنان اخیر معاونت پرستاری وزیر بهداشت مبنی بر کمبود ۲۰ هزار پرستار در کشور، با بیان این‌که بیمارستان‌های خصوصی با حداقل دستمزد بیشترین کار را از پرستاران می‌کشند، گفت: در مقابل این شرایط بیمارستان‌های خصوصی اکثر مزایای مصوب نظام پرستاری را پرداخت نمی‌کنند.

این فعال صنفی با اشاره به قانون ارتقای بهره‌وری کارکنان

تغییر مدیرعامل معدن تا به امروز از سوی کارگران طرح نشده است و عده‌ی دیگری که به دنبال مدیر عاملی معدن و نمایندگی مجلس هستند، به چنین حرف‌هایی دامن می‌زنند.

وی تصریح کرد: آلودگی زیست محیطی معدن در حال مستندسازی است تا مطالبه‌ی کارگران مبنی بر اجرای قانون مشاغل سخت و زیان‌آور محقق شود. فرماندار بافق ضمن تایید پایین بودن ضریب امنیت شغلی در معدن سنگ‌آهن مرکزی این شهرستان، افزود: در جلسه‌ی دو هفته پیش، وزیر کار و هیأت مدیره صندوق بازنشستگی فولاد متعهد شدند نه تنها هیچ کارگری اخراج نشود بلکه نیروهای جدیدی نیز استخدام شوند.

خون کارگران معدن آلوده است

در همین رابطه، رضا خواجه‌زاده از کارگران معترض، به ایلنا گفت: اعتراض صنفی بیش از پنج هزار کارگر معدن سنگ‌آهن مرکزی بافق در اعتراض به خصوصی‌سازی این معدن یک ماهه شد و تحصن کارگران معترض در محل کار که از تاریخ ۲۷ اردیبهشت آغاز شده است، همچنان ادامه دارد.

وی ادامه داد: کارگران معترض در واکنش به عرضه‌ی ۲۸/۵ درصد از سهام معدن در فرابورس که به قصد خصوصی‌سازی انجام گرفته است، دست از کار کشیده‌اند..

وی افزود: کارگران معتقدند خصوصی‌سازی معدن به معنای پایان راه‌اندازی چرخه‌ی فرآوری سنگ‌آهن و فولادسازی در بافق است چرا که کارفرمای بخش خصوصی به دنبال حداکثر سود است و به جای راه‌اندازی کارخانه‌های جوار معدنی، سنگ‌های آهن استخراجی را صادر می‌کند یا به کارخانه‌های فولادسازی سایر استان‌ها انتقال می‌دهد..

خواجه‌زاده ضمن انتقاد از عملکرد مدیر عامل معدن سنگ‌آهن مرکزی بافق تاکید کرد یکی از مهم‌ترین مطالبات کارگران معترض، تغییر مدیر عامل است. وی در ادامه بیان کرد: خون مردم بافق به دلیل آلودگی زیست محیطی این شهرستان که از وجود معادن سنگ‌آهن، مس و... ناشی می‌شود، آلوده است به گونه‌ای که برای انتقال خون به دیگران مناسب نیست.

وی تصریح کرد: بیماری‌های قلبی، ریوی، سرطان و... در میان کارگران معدن به دلیل آلودگی زیست محیطی شدید به امری رایج تبدیل شده است. با این حال، قانون مشاغل سخت و زیان‌آور هنوز برای این کارگران اجرا نشده و آنها از مزایایی نظیر حق اشعه محروم مانده‌اند.



یادداشت:

واقعیت نهفته در عسلویه



جوانمیر مرادی

عسلویه معروف به پایتخت اقتصادی ایران است. این شهر تا اواخر دهه ۷۰ روستایی با تعداد حدود ۵۰۰ خانوار بود. اواخر دهه ۷۰ با احداث اولین پالایشگاه گاز پارس جنوبی یعنی فازهای ۲ و ۳، چهره‌ی عسلویه شروع به تغییر نمود و با هجوم اولین گروه‌های کارگری، جمعیت روستای عسلویه رو به ازدیاد نمود.

خانه‌های موجود دیگر جواب‌گوی جمعیت روزافزون عسلویه نبود و ساخت و سازها به سرعت شکل گرفتند. ساختمان‌های مسکونی و تجاری و مغازه‌های فروش لوازم صنعتی احداث گشته و طولی نکشید که چهره‌ی روستایی عسلویه دگرگون شده و ساختاری شهری به خود گرفت. عسلویه امروز به یمن احداث دهها پالایشگاه گاز، پتروشیمی و نیروگاه برق، به راستی پایتخت اقتصادی و بهشت سرمایه است. باور نکردنی است، مسافت ۷۰ کیلومتری بین بندر کنگان و عسلویه کلا پالایشگاه و پتروشیمی ساخته شده است. در این مسیر تا چشم کار می‌کند مشعل‌ها، دودکش‌ها و برج‌های صنعتی دیده می‌شوند.

و این یعنی تولید سرمایه و سودهای کلان برای دولت و سرمایه‌داران ریز و درشت فعال در منطقه. در هر یک از این پروژه‌ها هزاران کارگر مشغول کار هستند و هر روزه با کار مشقت‌بار خود بر سودهای سرمایه‌داران می‌افزایند. کارگرانی که از نقاط مختلف کشور و حتی از کشورهای دیگر به عسلویه آمده و در بدترین شرایط زیست محیطی و کار، با حداقل دستمزد ممکن استثمار می‌شوند. پایتخت اقتصادی ایران یک طرفش بهشت سرمایه است و طرف دیگرش جهنمی است که سرمایه‌داران برای کارگران شاغل در آن ایجاد کرده‌اند. کارگران با دستمزدهای سه، چهار برابر زیر خط فقر و با به تعویق افتادن ماه‌ها پرداخت دستمزدهای‌شان، بخشی از واقعیت عسلویه است.

نظام پرستاری تصریح کرد: با وجود اضافه‌کاری پرستاران به علت کمبود نیرو، علی‌رغم این قانون، در اکثر بیمارستان‌های خصوصی شب‌کاری پرستاران به جای سه شیفت، دو شیفت محسوب می‌شود. شفیعی در تشریح وضعیت شغلی پرستاران بیمارستان‌های خصوصی ادامه داد: قانون بهره‌وری در این بیمارستان‌ها اجرا نمی‌شود. علاوه بر مشکل شیفت شب، در ساعت تعویض شیفت‌ها، کارفرما از ساعت کار پرستاران کم می‌کند و این درحالی است که پرستارها ساعات بین دو شیفت را هم پوشش می‌دهند. وی گفت: در چنین شرایطی پرستار مجبور است تا برای جبران ساعات کار حذف شده، مدت زمان بیشتری را به انجام اضافه‌کاری اختصاص دهد تا از این طریق درآمد از دست رفته به نوعی جبران شود.

عضو هیأت مدیره‌ی انجمن صنفی پرستاران استان اصفهان با تاکید بر این‌که پرستاری جزو مشاغل سخت و زیان‌آور است، گفت: طبق قانون باید ساعت کاری پرستاران به خاطر سختی و زیان‌آوری کم شود اما این قانون نیز در عموم بیمارستان‌های خصوصی به شیوه‌ی معکوس اجرا می‌شود چنانچه مدیریت بیمارستان در مقام کارفرما از ساعت کاری همه‌ی پرسنل اعم از بخش درمان، اداری و نگهبانی نیم ساعت کم می‌کند و در نتیجه تمامی کارگران به جای هفت ساعت، شش ساعت و نیم کار می‌کنند درحالی که پرستاران طبق قانون مشاغل سخت باید شش ساعت در روز کار کنند.

این فعال صنفی ادامه داد: طبق قانون ارتقای بهره‌وری، به ازای هر چهار سال کار پرستاران باید مقداری از ساعت کاری آنها کاسته شود اما این قانون هم در بیمارستان‌های خصوصی اجرا نمی‌شود و ساعت کاری پرستاران تازه‌کار و سابقه‌دار یکسان است.

شفیعی هم‌چنین درخصوص تفاوت وضعیت شغلی پرستاران زن و مرد گفت: در حال حاضر اکثر پرستاران شاغل در بیمارستان‌ها، زن هستند و بیمارستان‌ها از این بابت با مشکل کمبود نیروی مرد مواجه‌اند.

وی در تشریح این مسئله گفت: علت این است که پرستاران مرد زیر بار دستمزد پایین بیمارستان‌ها نمی‌روند و بیشتر در مطب‌ها و به صورت شخصی برای پزشکان کار می‌کنند اما پرستاران زن شرایط نامساعد شغلی را می‌پذیرند.

به گفته‌ی شفیعی کمبود پرستار مرد به حدی است که در صورت درخواست پرستاران مرد برای شغل، احتمال به‌کارگیری آنها بسیار بیشتر از پرستاران زن است



آداب و رسوم سرمایه در آنجا هم حرف اول و آخر را می‌زنند و کارگر را به خاک سیاه می‌نشانند. آنجا هم هیچ اتفاقی علاوه بر آنچه که در مراکز و بخش‌های دیگر کارگری در مناطق و شهرهای دیگر بر سر کارگران می‌آید، مگر با شدت بیشتری نمی‌افتد. ساعات کار ۱۲،۱۰ و حتی ۱۴ و ۱۶ ساعت است. قراردادی در کار نیست. کارهای سخت و مشقت‌باری همچون کابل کشی و کندن کانال روزمزدی است و کارفرما در قبال اتفاقاتی که حین کار برای این نوع کارگران می‌افتد بی‌تفاوت و بی‌تعهد می‌باشد. برای کارگران کار است و کار است و کار، و حاصلش سرمایه‌ای است که به جیب گشاد سرمایه‌داران سرازیر می‌شود. و این یعنی آنچه که پشت "عنوان عسلویه پایتخت اقتصادی ایران" پنهان است! هر کدام از دودکش‌ها، برج‌های صنعتی و غیر صنعتی عسلویه با کار و زحمت ده‌ها و صدها کارگر متخصص و غیر متخصص برپا شده‌اند. در حالی که هیچ اشاره‌ای به وضعیت زندگی مشقت‌بارشان نشده است، گویی که این روستای دور افتاده به خودی خود رونق یافته و امروز به پایتخت اقتصادی ایران معروف شده است. هیچ وقت حتی خبر کشته شدن یا قطع عضو شدن کارگرانی که در ساختن مراکز صنعتی و ساختمانی شهر امروزی عسلویه تلاش کردند، به درستی منتشر نشده است. کسی از وضعیت کارگران افغانی و حتی بلوچ ایرانی که در زیر آفتاب سوزان و شرجی بسیار بالای تابستان مشغول کابل کشی هستند و در کانال‌ها غش می‌کنند خبری ندارد. آنچه اعلام می‌گردد خبر پیشرفت‌ها و خبر رونق سرمایه در منطقه است. ولی از دستمزد ۶۰۸ هزار و ۹۰۰ تومانی کارگران که ماه‌ها با تأخیر به آنها پرداخت می‌شود هیچ مسئولی متأسف نیست و هیچ خبرگزاری‌ای وضعیت افسار کارگران را مگر این‌که عمق فاجعه بسیار زیاد باشد، منعکس نمی‌کند.

گزارش:

شب تا صبح پایه‌پای زنان «کارتن خواب»

«به نقل از روزنامه شرق»

فاطمه جمالپور

خانم الف پایپ را برمی‌دارد و شروع به شیشه‌کشیدن می‌کند. رو به من عذر می‌خواهد که "اگه نکشم شب نمی‌تونم بیدار بمونم. هر شب می‌کشم بعد بیرون می‌رم. یک‌بار که نکشیده بودم خوابم برد و صبح وسط بیابون بیدار شدم با لباس‌های پاره و پوره..."

در این منطقه بهداشت، خوابگاه و خوراک با بدترین کیفیت به کارگران ارائه می‌گردد. اطافهای ۱۲ متری با جمعیت ۸ تا ۱۰ نفری، حمام‌های غیر بهداشتی و سرویس‌های بهداشتی غیراستاندارد، غذای نامناسب و آب ناسالم و شور واقعیت شرایط زندگی کارگران است. در منطقه عسلویه دستمزد کارگر مطابق حداقل دستمزدی که شورای عالی کار تعیین کرده یعنی ۶۰۸ هزار و ۹۰۰ تومان محاسبه می‌شود و پرداخت آن هم مانند مناطق دیگر ایران با ماه‌ها تعویق انجام می‌گیرد.

در منطقه عسلویه کارفرمایان زیر سایه حمایت نیروهای انتظامی و حراست منطقه ویژه، تا دلشان بخواهد دست‌شان در استثمار زیاده از حد کارگران باز است و به راستی تسمه از گردهای کارگر می‌کشند. در جوار ماشین‌های گران قیمت مدیران و کارفرمایان، اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌های قراضه و از رده خارجی دیده می‌شوند که به عنوان سرویس‌های ایاب و ذهاب کارگران از آنها استفاده می‌شوند. ماشین‌هایی که فاقد کولر و با پنجره‌های باز هستند که گرما و گرد و خاک به همراه هم، چهره‌های سوخته کارگران را آزار می‌دهند. در این پایتخت اقتصادی چیزی جز درد و رنج، ناامنی، بیماری‌های ناشی از شرایط محیط کار و ده‌ها مورد دیگر از ناهنجاری و نابه‌سامانی عاید کارگران نمی‌شود. در حالی که بهشتیان، یعنی کارفرمایان و سرمایه‌داران در پایتخت اقتصادی ایران سودهای کلان به جیب می‌زنند و روزبه‌روز بر ثروت‌های افسانه‌ای‌شان می‌افزایند.

در منطقه ویژه اقتصادی پارس جنوبی یا همان عسلویه حتی خیلی از حداقل‌های حقوقی‌ای که در مراکز دیگر، کارگران از آنها برخوردارند، از جانب کارفرمایان نقض و پایمال می‌شوند. کارگران حق ایجاد تشکلهای مستقل خود را ندارند و به طور کلی در عسلویه سرمایه و قوانین خشنش با خشن‌ترین درجه‌ی ممکن حکم‌فرما و تعیین کننده سهم بسیار ناچیز کارگر از دسترنج‌اش است. آنجا هم سرمایه است که حکم می‌کند کارگر باید فقیر، تنگ‌دست، گرسنه و محنت‌زده باشد.

بعضی از کارها مانند کابل‌کشی به حدی در زیر آفتاب سوزان و شرجی بالای ۹۰ درجه مهلک است که کارگر حین کار دچار بی‌حالی و غش می‌شود. و این گوشه‌هایی از واقعیات نهفته در پشت بهشت و پایتخت اقتصادی ایران است. این بهشت ده‌ها کیلومتر مربعی از هر متر مربعش زر و سرمایه بیرون می‌زند اما صاحب آن نه کارگرانی که زر و سرمایه‌اش را از دل خاک بیرون می‌آورند، بلکه کسانی هستند که به هیچ درجه‌ای درد و رنج را تجربه نکرده‌اند و سهم کارگران همان کار، رنج، فلاکت و بی‌حقوقی است.

در عسلویه هم همه چیز بر علیه کارگران است. قوانین و



می‌آیند داخل. هر دو زیبا هستند و جوان. ابوالفضل با خانم الف صمیمی است. خانم الف برایش تخمه مغز می‌کند. ابوالفضل می‌گوید: "عمه چرا دیشب در را باز نکردی اومدم شب بخیر بگم؟" خانم الف می‌گوید: "شب‌ها که ما نیستیم ابوالفضل میاد شب بخیر بگه می‌گیم ما خواب بودیم." بعد اشاره می‌کند به ابوالفضل و می‌گوید: "مادرش ایدز داشته مرده، بهش گفتن بیمارستانه. پدرش هم دزده، شب می‌ره سرقت. خلافش سنگینه سرقت مسلحانه و انبار خالی کردن و اینا." نگاه می‌افند روی تبلت دست بهار. کمی می‌نشینند و می‌روند.

موبایل‌هایشان دایما زنگ می‌خورد. از خانم الف درباره‌ی بهار و مرضیه می‌پرسم. می‌گوید: "مرضیه دوست بهار ۲۱ سالشه. هشت‌ماهیه بچه‌اش به دنیا اومده اما پدرش فراریه. دخترم بهار دوبار شوور کرده. شوور دومیش زندونه به جرم حمل موادمخدر. الان یه سال پاک‌ی داره. سه تا بچه داره. اولی پیش شوور اولشه، دومی‌رو شوور دومش فروخت، سومی‌رو هم دادیم بهزیستی." دو پک می‌زند.

بعد پایپ را با دستمال‌کاغذی‌ها خنک می‌کند و از نو. ساعت از ۱۰ می‌گذرد و می‌رویم برای شام. تا خیابان‌ها باز هم خلوت‌تر شود. در را قفل می‌کند و کلید را می‌گذارد برای دخترش توی جاکفشی. می‌رویم سمت ماشین و چند دقیقه‌ای غیب می‌شود. وقتی می‌آید با تخمه و نوشمک و بستنی می‌آید. می‌گوید: "بی‌تقلات نمی‌گذره" ضبط را که روشن می‌کنیم خوشحال می‌شود. راه می‌افتیم. زنان و مردان گروه‌گروه در خیابان مولوی مشغول پهن کردن رختخواب‌هایشان هستند؛ کنار پیاده‌رو خیابان اصلی. خانم الف می‌گوید: "معمولا هر کدوم از زنها با یک گروه سه، چهارنفره مردان همراه می‌شه یا دوتادوتا، تک نمی‌افتن. اینطوری اگر گشت بیاد، می‌گن زن‌وشووریم و آدرس یه خونه را هم حفظ می‌کنن که بدن تا دربرن." می‌پرسم "چی میل دارین؟" می‌گوید: "من فقط اروندکنار و البرز و هانی می‌رم." مسیر دروازه غار تا ولیعصر را بالا می‌رویم تا به رستوران برسیم.

تلویزیون رستوران ویژه‌برنامه‌ی جام‌جهانی دارد. اطلاعات خانم الف از فوتبال دقیق است و به روز: "قرعه‌مون خوب افتاده فقط آرژانتینش سخته. دیدن برنامه ۹۰ نشون داد تیم جوانان ۲۰ میلیون پول فلیونش را نداده است؟ من نمی‌دونم اینا چه ورزشکارایی که آنقدر قلیون می‌کشن." شام چلو جوجه‌ای به قیمت ۷۰ هزارتومن سفارش می‌دهد ولی نصف غذایش را نمی‌خورد. ظرف می‌گیریم که ببرد خانه. می‌گوید: "شب‌ها تا صبح بیدارم گرسنه‌ام می‌شود."

شب‌هایی هم که ستارخان می‌روم از سوپرمارکت شبانه‌روزی کنار پمپ بنزین، ساندویچ و کلاپ می‌خرم." راه می‌افتیم... می‌پرسم چطور می‌روی ستارخان؟ توضیح



می‌خواهم یک خانم قابل اعتماد را معرفی کنند، یک شب تا صبح همراهم باشد برای سرزدن به پاتوق‌های زنان کارتن‌خواب. خانم الف را معرفی می‌کنند. قرارمان ساعت ۱۲ شب حوالی دروازه غار. ماتوی مشکی پوشیده. سبزه‌رو است با ته‌لهجه‌ی جنوبی. شال رنگی به سر دارد با آرایشی نه‌چندان غلیظ. چشم‌های مشکی ریز، ابروهای کم‌پشت و بینی گوشتی. قرار است او راوی داستان ما و راهنمایمان باشد. می‌آید می‌نشیند روی صندلی و تندتند حرف می‌زند که "باید بریم ستارخان، اتوبان ستاری، پارک شوش، پشت ترمینال جنوب و... تند و تند حرف می‌زند.

جنگ‌زده که شده‌اند آن سال‌های جنگ به تهران آمده‌اند. سه شماره موبایل می‌دهد. شماره‌های خودش و بهار دخترش. قرار می‌گذاریم هشت‌شب از در خانه‌شان سوارش کنیم. من و او به پاتوق‌ها برویم و راننده منتظرمان بماند. یکی از همکاران آقای‌مان با من همراه می‌شود. کمی دلشوره دارم. هر چه به هشت‌شب نزدیک می‌شویم دلشوره‌ام بیشتر می‌شود از آنچه قرار است اتفاق بیفتد.

۵۰ هزار تومان می‌گیرد تا با ما همراه شود. خانه‌اش اتاقی هشت‌متری است در حیاطی شبیه حیاط خانه‌ی قمرخانم در کوچه‌پس‌کوچه‌های دروازه غار. به زحمت پیدا می‌کنیم. ابوالفضل پسرکی سه‌ساله در را باز می‌کند. با موهای بور پشت بلند. خاله و دایی صدایمان می‌کند و به خانم الف می‌گوید عمه. از هشت تا ۱۰ شب منتظر می‌مانیم تا هوا تاریک شود و زنان کارتن‌خواب بی‌واهمه گشت‌های جمع‌آوری به پاتوق‌هایشان بیایند. با آب‌خوردن و تخمه از ما پذیرایی می‌کنند؛ تنها چیزهایی که دارد. پایپ و جلد‌های نوشمک خالی توجهم را جلب می‌کند. جلد نوشمک را برمی‌دارد. وسط جلد نوشمک را سوراخ کرده و لوله پایپ را کرده تو. کنار دستش نعلبکی است با دستمال‌کاغذی‌های خیس.

در می‌زنند و دختر خانم الف «بهار» و دوستش «مرضیه»



شما کارتن خوابید؟

می گوید: من بچه دارم، خونه دارم الحمدلله. من شوور دارم. کارم تو خونه است. پرستارم. یک بدبخت بیچاره را نگهداری می کنم. منیزه کوچیکم؛ کنیز شمام ۴۰ سالمه.

الان اومدی دنبال مواد؟

من مواد می کشم. اما گاهگداری. هر دفعه و ثانیه نمی کشم. تریاک می خورم.

الان اینجا چیکار می کنی؟

اومدم منتظر کسی بیاد منو برسونه.

اشاره می کنم به آقای کنار دستش و می پرسم

الان این آقا دوستتونه؟

نه آشناست.

اینجا نشستنی نمی ترسی؟

نه چون از خودم اطمینان دارم دیگه سنی از من گذشته.

ردیف مردها نشستنه اند به چرخیدن پایپها، کشیدن هرویین. یکی شان رو به من می گوید: "بفرمایید شیشه".

ساعت چهارصبح دور میدان شوش. دنیای شبانه اش با دنیای روزهایش فرق دارد. با شبهای دیگر نقاط تهران هم. این حوالی پاتوق حکمرانی معتادان کارتن خواب است. کلاه به سر دارد. ریزنقش است. دستمال گردن بسته. ظاهرش با تمام زنان اینجا فرق دارد. چشمهای عسلی دارد. حدودا ۴۰ ساله. حتی با وجود گونه های تورفته و ردیف ریخته دندانهایش هم زیباست. پسر جوانی همراهش است. می ایستد به صحبت.

می دهد که "هرشب حدودای ۱۲ سوار بی آر تی خاوران به آزادی می شم بعد از اونجا میرم ستارخان". پاتوقش آنجاست. از پشت سرم صدای چلیک چلیک پایپ خانم الف می آید. از توی آینه عقب را نگاه می کنم دارد شیشه می کشد: "خیلی از کارتن خوابها شب تا صبح رو تو همین اتوبوسهای خاوران- آزادی صبح می کنن".

در ستارخان هنوز خبری نیست. راهی اتوبان ستاری می شویم. به گل فروشهای زن و دختر اشاره می کند و می گوید: "اینها کارشون پوشش برا کارای دیگه ست". می گوید: "جنگل و پارک حاشیه ای اتوبان ستاری پاتوق موادفروشای زن و مرد است". با چراغ قوه می زنیم به دل محدوده ای درختکاری شده ای حاشیه ای اتوبان اما خبری نیست. زنی آن سوتر می دود و از دید پنهان می شود. می گوید: "حتما مامور بازار شده من خیلی شیا میام اینجا برا تهیه مواد". گشت نیروی انتظامی را که می بینیم، می گوید: "گفتم چرا اینقدر خلوته مامور بازاره". می رویم سمت تخت طاووس و فاطمی، هنوز خبری نیست. پارک ساعی هم خبری نیست. زیر پل کریم خان می رویم. ساعت نزدیکی های دو است. دخترکی خوش پوش و جوان از ماشینی پیاده می شود و سوار ماشینی دیگر می شود. مقصد بعدی مان پارک مشرف به اتوبان شیخ فضل الله همت است؛ بالای تپه. دوستم می گوید: "اینجا همان جایی است که علی سنتوری را فیلمبرداری کرده اند". اینجا پاک سازی شده است؛ این را نگهبان بوستان می گوید.

خانم الف را صدا می کنم که چه کار کنیم؟ کجا برویم؟ جواب نمی دهد. رو برمی گردانم. خوابش برده. حوالی فلسطین که می رسیم بیدار می شود. زنگ می زند ۱۱۸ می گوید: "شماره ای ستارخان را می خوام نه بیخشید داروخانه... در ستارخان رو". بعد به داروخانه زنگ می زند. جواب نمی دهند. می پرسم برای چی؟ می گوید: "آمار بگیرم چه خبر بوده جواب نمی دن".

می رویم سمت شوش. در پارک محله ای شوش زن جوانی با پسر و پیرمردی نشستنه اند. از چهره شان مشخص است که اعتیاد دارند. ساعت چهارصبح است. وقتی می پرسم "کارتون خوابید؟" به انکار می گویند: "نه ما خانه مان همین جاست. اومدیم اینجا هوایی بخوریم. کارتن خوابها دور میدان می نشینن". تمام نیمکت های پارک و ایستگاه تاکسی پر از کارتن خوابهای خواب است. می رویم سمت میدان.

زن موهایش بور است که ریشه ی سیاهش درآمده. مانتو و شال سنتی به سر دارد. روی سکوی دور میدان شوش نشستنه به همراه دو مرد. کمی آن سوتر ردیف آدمها تا میانه خیابان نشستنه اند مواد می کشند. انگار که دارند آب می خورند یا ساندویچ. بی هیچ ترسی.



اعتیاد داری؟

۱۵ سال سابقه‌ی آموزش رانندگی دارم. برا خودم خونه داشتم زندگی داشتم. یه شوهر صیغه‌ای کردم. اعتیاد داشت. من اولین کسی بودم که تو ایران مربی خانم شدم. چون تصدیق بین‌المللی داشتم. بعد آموزش دادم برا خانم‌ها. کلاس گذاشتم که مربی شوند و خودم هم آموزش می‌دادم. تقدیرنامه دارم از آقای... به‌عنوان پرکارترین. از پنج‌صبح کلاس داشتم تا ۱۰ شب. فعال‌ترین مربی‌شون من بودم. این شوهر من "هی یه دود بگیر یه دود بگیر خستگی‌ات درمیره"، مام هی یه دود بگیر، یه دود بگیر معتاد شدم. شیشه می‌کشیدم چرتم رو بپرونه. سرهنگ فهمید کارتم رو سوراخ کردن. دیگه اجازه‌ی کار بهم ندادن. رفتم پرستار سالمندان شدم. اونجا بالاخره بعد پنج‌سال فهمیدن مواد مصرف می‌کنم. دیپورت کردن. حالا ضایعات جمع می‌کنم. اگه هم با بچه‌های این سنی می‌پریم چون احساس می‌کنم پسر خودم هم‌راهه. اینها همه بهم می‌گن ننه‌عسل یا مهربون‌جون. زن‌های دیگه چون کار خلاف دارن من نمی‌تونم باهاشون ارتباط برقرار کنم».

تقریباً.

چی مصرف می‌کنی؟

شیشه و دوا.

اینجا دنبال موادی؟

نه.

پس چیکار می‌کنی؟

قدم می‌زنیم.

کارت چیه؟

ضایعات جمع می‌کنیم.

کار دیگه‌ای نداری؟

یه ۲۴ ساعت‌رو تعریف می‌کنی که چیکار می‌کنی؟

"من از ساعت ۹ شب تا پنج‌صبح ضایعات جمع می‌کنم. ضایعاتم رو صبح می‌برم می‌فروشم تا هشت، هشت جرمم (مواد) رو می‌گیرم می‌رم یه گوشه می‌شینم می‌کشم. بعد میرم دی‌آکسی ناهارم رو می‌خورم. تا سه حمومی چیزی می‌خوام بکنم دی‌آکسی می‌کنم. سه به بعد هم همین‌طوری می‌چرخم تا ۹ شب شه."

نه اصلاً من تنها زنی هستم که اینجا کار دیگه‌ای نمی‌کنم.

این آقا کیه؟

آشنا من.

نمی‌ترسی؟

پسر میاد جلو و می‌گوید: "می‌خواهی خیالت رو راحت کنم. من خودم انجمنی هستم. یک ساله پاکم انبار دارم."

عسل می‌گوید: "من از ترسم دارم راه می‌رم چون به محض این‌که بخوام یه جایی بایستم و استراحت کنم خفتم می‌کنند."

کارت‌ن‌خواهی؟

آره.

چه مشکلاتی داره؟

دختر موهای فر دارد. چشم‌های درشت. روسری گل‌گلی. می‌نشینم کنارش و می‌گویم: «می‌شود چندتا سنوالم را جواب بدهی؟» پسر جوان کنار دستش در حال لوله‌کردن دستمال کاغذی برای آتش زدن زیر زورق هرویین است. می‌گوید: "لازم نکرده بفرماید بفرماید". پسر یک جفت کفش می‌گذارد جلو دختر و می‌گوید: بیا. دختر دمپایی‌های پاره و پوره را درمی‌آورد و کفش‌های کتان‌ی دسته‌دو را می‌پوشد.

"بزرگ‌ترین مشکل خفت‌گیریه. با زن‌های اینجا نمی‌تونم ارتباط برقرار کنم. من دوتا پسر دارم یکی‌شون متولد ۶۷ و یکی ۷۳. ۲۰ ساله ندیدمشون. من از آمریکا دیپورت شدم ایران. چون طلاق گرفتم. دیگه سفارت نداشت بچه‌هامو بیارم. الان ۲۰ ساله تو ایران دارم تنها زندگی می‌کنم.

می‌گویم:



چندسالته؟ چیکار می‌کنی؟

که رسیدگی کنند.

پسر عصبانی می‌شود لازم نکرده. لازم نکرده. بفرمایید.

یعنی جمع‌مان کنند؟

می‌گویم:

نه. امکانات برایتان بگذارند مثل مردان.

می‌شه خواهش کنم اجازه بدین جواب بده؟

می‌گوید: باور می‌کنی من الان موندم واسه شناسنامه‌ام که دست مادرمه. نمی‌دونم کجا زندگی می‌کنه که خواهر و برادر بزرگم می‌دونن. سر این‌که وکالت نمی‌دم بهشون سر ارث و ورثه‌ی بابام به من نمی‌گن. الان نمی‌دونم موسسه اصلی پارانه که ثبت‌نام می‌کنن کجاست. چون شناسنامه‌ام دست مادرمه.

دخترک می‌گوید: ببخشین بفرمایین. من نمی‌خوام جواب بدم. اینم بگه جواب نمی‌دم.

خانم میانسال دیگری با مقنعه نشسته. می‌نشینم کنارش و باز درخواستم را تکرار می‌کنم و می‌گویم:

صدایش گرفته انگار که ساعت‌ها گریه کرده باشد. چشم‌هایش هم غم دارند. خیلی.

از مشکلات کارتن‌خوابی می‌گویی؟

می‌گوید: بابام تازه فوت کرده.

"مشکلی ندارم با من حرف زن."

چند سالته؟

می‌پرسم:

۲۸ سال.

چی مصرف می‌کنی؟

چند هفته اعتیاد داری؟

می‌گوید: از این همه آدم بی‌پرس چی مصرف می‌کنن. یکیش هم من.

شیشه، هرویین، کراک؟

"از بچگی بابام معتاد بود. من آخرین بچه خانواده بودم. بابام مامانمو طلاق داد. ۹ساله بودم. بعدم با دوست و رفیقاش رفیق‌بازی می‌کرد. زیاد دست به خودکشی و خودزنی زدم که بابائمه موادرو بذاره کنار. از رفیق‌بازی دست برداره. اما فایده نداشت. اصلا تازه منو پرت می‌کرد بیرون. اولین روزایی که کارتون‌خواب شدم پنج‌سال و شش‌ماه و هشت‌روز پاکی داشتم. خونمون دهکده‌ی المپیک بود. زن صیغه کرده بود وضعش خراب بود. بعدشم دیگه زنه‌رو گرفت. زیاد دعوا داشتم. ۲۸ره‌جو داشتم. می‌رفتیم صندوق‌های ایران‌کاه‌رو مونتاز می‌کردیم. بعدم که مارو با پا زد و انداخت بیرون. من یه هاچ‌بیک قسطی برداشته بودم. چند وقت بعدش که منو انداخت بیرون شنیدم زنه مخ بابائمه‌رو به کار گرفته و خونمه‌رو به اسم زنه کرده. بابائمه‌رو می‌ندازه بیرون. آخرسرم میره خونمه‌ی بهبودی شهرک کاروان می‌خوابه. بعد هفت، هشت‌ماه که قسط ماشین‌رو می‌دادم با صاحب‌کارم می‌خواستیم یک‌سری کار و بار ببریم نیشابور بفروشیم. دو‌ماهی طول کشید که جمع‌وجور کنیم. چون شناسنامه دست ننه بود و می‌خواستیم بریم خونه بگیریم به اسم بابائمه زدیم ماشینو. آخرسر یک‌قرون از پول ماشینمو نداد که نداد." حرف ماشینش را که می‌زند حسی مانند غرور در چهره‌اش می‌دود.

هرویین نمی‌کنم از هرویین بدم میاد.

چرا؟

همین‌جوری الکی... حرف نمی‌زنم. بفرمایید.

پسر جوانی پایپ به دست رد می‌شود و می‌گوید: «بی‌بی‌سی نیوز، سی‌ان‌ان.» مردان معتاد صدایم می‌زنند که بیا با ما حرف بزن. پس‌رکی کیف میهمانی را نشانم می‌دهد که بیا این را بخر. آن یکی می‌گوید: سی‌دی شاد می‌خوای؟ خانم الف می‌آید جلو می‌گوید: "دو تومن به من می‌دهی یک سی‌دی بخرم؟" در این‌گیرودار دخترک جوان به سراغم می‌آید و می‌گوید: "بیا اینجا حرف بزنیم" می‌رویم آن‌سوی خیابان کنار در بسته گاراژی می‌نشینیم به صحبت‌کردن.

-می‌گوید: دنبال چی هستی؟

تهیه گزارش درباره‌ی وضعیت زنان کارتن‌خواب.

الان چیکار می‌کنی؟

-که چی شود؟



ول می‌چرخم تو خیابونا.

چند وقته؟

نزدیک ۹ ساله.

چه سختی‌هایی داری؟

سخت می‌گذره تو خیابون، آواره، دربه‌در. به نظرت آسون می‌گذره؟ نه با این کرایه‌خونه‌های گرون. اتاق‌های پولی، پولی که ما نداریم. اتاقم بهمون نمی‌دن. مشکلات بچه و نداری و بیماری و دربه‌دری. صبح که بلند می‌شیم اینقدر بدو بدو، این‌ور اون‌ور، می‌کنیم بتونیم پول عملمون رو جور کنیم. با کار خونه مردم. مردم هم برای رضای خدا یه چیزی میدن به ما.

شب‌ها اینجایی؟ تو پاتوق؟

پاتوق نیست که، جایه برای زندگی‌مونه. خونمونه. خونه زندگی، همه چیز همین جاست. هر کی خونه نداره اینجا است. ما بزرگ‌تر و قدیمی‌تر اینجاییم. اولین نفریم. ما که اعتیاد داریم نمی‌تونیم بریم گرمخونه. اگه نکشیم شب با غم و غصه چطور می‌تونیم سر کنیم. بعدم اینکه مگه شب بتونیم یه پولی جور کنیم واسه عمل فردامون. روز که مامورا نمی‌ذارن.

الان چی می‌خواهی از زندگی؟

از ما گذشت، هرکاری می‌کنن واسه دختر پسرای اینجا بکنن. اینا از زمین و زمان مونده و رونده‌ان. اگه آدم کمبود نداشته باشه سراغ مواد نمیره. الان دوتا بچه‌هام بهزیستی‌ان چهارساله نرفتم بینمشون. یکی ۱۰سالشه، یکی ۱۰سالشه.

کمی آن‌سوتر تنها نشسته بر لبه‌ی جدول. با موهای زرد کوتاه. مقنعه، مانتو فرم و شلوار جین. می‌روم سمتش، می‌نشینم کنار دستش با پرخاش می‌گوید: "بلند شو. من حوصله‌ی هیچی رو ندارم." و بلند می‌شود و می‌رود. خانم الف می‌رود دنبالش که بیا، بیا حرف بزن ندا. نمی‌ماند. می‌زند به دل خیابان. بعد خانم الف می‌گوید: "بچه‌اش رو پریروز تو پارک دزدیده‌ان. چرتش برده که بچه را بردن."

مطمئنی نفروخته؟

آره، اگه می‌فروخت این‌قد این‌در و اون‌در نمی‌زد برای پیدا کردنش.

ساعت پنج‌ونیم صبح است. خانم الف را می‌رسانیم و راه می‌افتیم سمت خانه. آفتاب دارد بالا می‌زند و پایپ‌ها هم‌چنان می‌چرخند و شبی دیگر برای کارتن‌خواب‌ها می‌گذرد با سختی و نشنگی.

مرکز گذری کاهش آسیب زنان

رهجو: معتادانی که حول یک معتاد بهبودیافته در گروه‌های ان‌ای جمع می‌شوند.

پاکی بالان: چندسالی از پاکی آنها گذشته.

حسابش رو بکن چقدر راحتی با لباس راحت بگردی تو خونه. هرکاری بخوایی بکنی. کسی نگه بالای چشت ایروته. ما نه امنیت جانی داریم نه مالی نه. ...

یه ۲۴ ساعت رو تعریف می‌کنی چه کار می‌کنی؟

صبح پا میشم، یک دو می‌کنم واسه پول، نیم یا یک گرم دوایی که می‌گیرم یک خردشرو واسه خودم برمی‌دارم. بقیه‌اش هم چی؟ سه، چهار دونه پنچی درست می‌کنم دوا رو می‌فروشم. خرج دوا فردامو درمی‌ارم. اینطوری خرجم رو درمی‌ارم. باز بهتر از اینه که برم فلان کارها را بکنم یا دزدی بکنم. جرمم رو کشیدم تمام شد واسه خورد و خوراک بعضی بچه‌ها هستن زیاد باهاشون خودمونی‌ام چه واسه لباس‌مباس باشه، چه خوردوخوراک. خلاصه مصرف می‌کنیم که زندگی کنیم زندگی می‌کنیم که مصرف کنیم.

اینجا امن هست؟ کسی هست حمایت کند؟

چرا فکر می‌کنید خطرناکه. آدم بستگی به خودش داره. آخه خر که دیگه نیستیم طرف را که نگاه کنیم می‌فهمیم. من زیاد با آشناها نشست و برخاست نمی‌کنم چه برسه به غریبه‌ها. چون می‌دونم دیگه اول و آخرش به چی ختم می‌شه. خودمو تو موقعیتش قرار نمی‌دم.

آرزوت چیه؟

آرزوم اینکه برم ترک کنم. برم زودتر ارث و ورثه‌ام رو بگیرم. برم یه جای دورتر از اینجا. واسه اینکه فکر مواد تو سرم نیاد برم یه جایی هست کارگاه شابلون‌زنی. همه‌شون پاکی بالان، کار کنم.

فری: «خانم کوتاه‌قد، با ابروهای تتو، آرایش غلیظ، موهای چتری، سیگار بهمن می‌کشید. می‌گوید: بیا من حرف می‌زنم باهات.»

چندسالته؟

۴۲ سال.

اعتیاد به چی داری؟

شیشه.

یه ۲۴ ساعت رو تعریف می‌کنی؟